

روش علامه طباطبائی در استنباط مسائل علوم انسانی دستوری از آموزه‌های ارزشی دین

geraei2144@qabas.net

کعبه عباس گرائی / دانشجوی دکتری حکمت متعالیه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

a-mesbah@qabas.net

علی مصباح / دانشیار گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

پذیرش: ۹۵/۶/۱۰

دریافت: ۹۴/۷/۲۵

چکیده

در این تحقیق با تعریف علوم انسانی توصیفی و دستوری و بیان تفاوت روش تحقیق آنها نشان می‌دهیم که از منظر علامه طباطبائی ارزش‌ها در تعیین اهداف و جهت‌دهی به مسائل علوم انسانی دستوری نقشی اجتناب‌ناپذیر خواهند داشت. از این رو برای تولید علوم انسانی دستوری سعادت‌آفرین، نیازمند نظام ارزشی جامع‌نگر و کامل دین حق هستیم، و از آنجاکه مسائل علوم انسانی دستوری بعد از تعیین هدف و دستیابی به توصیف‌های لازم شکل می‌گیرند، رویکرد ایشان در استنباط مسائل این علوم در سه مرحله تبیین شده است: ۱. گردآوری مبانی و توصیف‌های لازم؛ ۲. بیان یا دست‌کم در نظر داشتن اهداف دین حق در مسئله؛ ۳. تنظیم پاسخ مسئله.

کلیدواژه‌ها: علوم انسانی دستوری، ارزش‌ها، ارزش‌های دین حق.

مقدمه

علوم انسانی نقشی تعیین‌کننده در سرنوشت فردی و اجتماعی انسان‌ها دارند و بر تمام شئون آن تأثیر می‌گذارند. طرح و نقشه مسائل تربیتی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و... که تعیین‌کننده مسیر حرکت اصلی یک جامعه‌اند توسط این علوم ترسیم و تعیین می‌شود؛ اما آنچه زیرساخت‌ها، روش و هدف را برای این علوم مشخص می‌کند، مبانی فلسفی این علوم است. آنچه امروز به نام علوم انسانی بر مراکز علمی و غیرعلمی سیطره یافته حاصل تلاشی است که ریشه در تمدن مادی و سکولار غرب دارد و سرفصل‌های این علوم بر اساس جدایی عالم ماده از ماورای آن، بلکه انکار ماورا، تنظیم شده است. خدای این تمدن، انسان و دوست‌داشتنی‌های اوست و نهایت قله‌ای که این فرهنگ نشانه رفته، رفاه، آسایش و لذت بیشتر مادی است و به پیش از آن نمی‌اندیشد.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، موج معنویت‌خواهی انسان معاصر که در پی سرخوردگی از علم بی‌خدا و روشن شدن بطلان فلسفه‌های دین‌ستیزی چون پوزیتیویسم و فروپاشی نظام‌های دین‌ستیزی چون نظام کمونیسم به راه افتاده بود، شدتی باورنکردنی به خود گرفته، زمینه را برای پالایشی عظیم فراهم کرده و این حقیقت، وظیفه عالمان و فعالان این عرصه را سنگین‌تر کرده است. معمار کبیر انقلاب اسلامی ایران که از ابتدا متوجه خطر فرهنگ مادی غرب بود، بارها به پالایش علوم و فرهنگ جامعه اسلامی از انحرافات، توصیه و تأکید کرده، می‌گوید:

اکنون بحمدالله تعالی دانشگاه از چنگال جنایتکاران خارج شده و بر ملت و دولت جمهوری اسلامی است در همه اعصار که نگذارند عناصر فاسد دارای مکتب‌های انحرافی یا گرایش به غرب و شرق در دانشسراها و دانشگاه‌ها و سایر مراکز تعلیم و تربیت، نفوذ کنند و از قدم اول جلوگیری نمایند (موسوی خمینی، ۱۳۶۸، ص ۶۰-۶۱).
برای داشتن علوم انسانی که از صبغه اسلامی برخوردار باشند، باید نخست نگاه خویش را به مبانی این علوم معطوف داریم و با ترسیم مبانی صحیح برای آنها، زمینه بهره‌برداری از آموزه‌های ارزشمند دینی را در راستای تولید این علوم فراهم کنیم. یکی از مبانی روش‌شناختی این علوم، روش استنباط مسائل علوم انسانی دستوری است که در این تحقیق می‌کوشیم این مسئله را از منظر علامه طباطبائی تبیین کنیم.

پیشینه بحث

نگارندگان درباره موضوع این تحقیق، پژوهشی را نیافتند که دقیقاً به این موضوع پرداخته باشد؛ اما از آنجاکه اسلامی سازی علوم انسانی هدفی است که این تحقیق در صدد گام برداشتن به سوی آن است، می توان پیشینه‌ای عام از مجموع تلاش‌هایی ارائه داد که با این هدف صورت گرفته‌اند. به دنبال نهضت‌های اصلاحی در جهان اسلام، اندیشه اسلامی کردن علوم انسانی و حتی علوم طبیعی ذهن اندیشمندان جهان اسلام را به خود متوجه ساخت و در پی آن اقداماتی با هدف رسیدن به علوم انسانی اسلامی صورت گرفت. از جمله اندیشمندانی که در دهه‌های اخیر در مسیر اسلامی سازی علوم گام برداشت، پروفیسور محمد نقیب عطاس است. از آثار او می توان به کتاب‌های آموزش اسلامی، اسلام و دنیوی‌گری، و درآمدی بر جهان‌شناسی اسلامی اشاره کرد که دو کتاب اخیر به فارسی ترجمه شده‌اند. در میان اندیشمندان جوامع عربی نیز تلاش‌هایی در این زمینه صورت گرفته است که از جمله آنها لؤی صافی، محمد ابوالقاسم حاج حمد، عبدالحمید ابوسلیمان، اسماعیل فاروقی، طه جابر العلوانی و جمال‌الدین عطیه هستند. در جامعه ایران این موضوع گرچه از پیش از انقلاب اسلامی ایران قابل پیگیری است، اما اسلامی سازی علوم انسانی به صورت رسمی پس از انقلاب اسلامی ایران با راهنمایی‌های بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران امام خمینی علیه السلام دنبال شد. ایشان با پیام نوروزی خویش در سال ۱۳۵۹ مبنی بر ضرورت انقلابی اساسی در دانشگاه‌ها (موسوی خمینی، ۱۳۸۶، ج ۱۲، ص ۲۰۷) نقطه عطفی در مسیر اسلامی کردن دانشگاه‌ها بنیان نهاد، در پی آن با صدور حکمی، ستاد انقلاب فرهنگی را تشکیل داد و آن را به اسلامی کردن دانشگاه‌ها مأمور ساخت (همان، ص ۴۳۱).

این روند با تأکیدات مقام معظم رهبری در دهه سوم انقلاب سرعت بیشتری به خود گرفت و آثاری در این زمینه منتشر شد که از جمله آنهاست: منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، اثر آیت‌الله عبدالله جوادی آملی، رابطه علم و دین، اثر آیت‌الله محمد تقی مصباح، از علم سکولار تا علم دینی، نوشته مهدی گلشنی و علامه طباطبائی فیلسوف علوم انسانی از عبدالحسین خسرو پناه. اما درباره آثاری که قرابتی با موضوع این تحقیق دارند، می توان گفت: به‌ظاهر تلاشی که

بیشترین ارتباط را با موضوع این تحقیق دارد، مقاله «تأثیر ارزش‌ها بر علوم انسانی» (مصباح، ۱۳۸۵) است که البته بر دیدگاه علامه طباطبائی تمرکز ندارد.

نوآوری بحث

آنچه کمبودش در مسیر اسلامی کردن علوم انسانی مشهود است، ارائه‌الگویی برای تدوین و تولید چنین علومی است. در این تحقیق کوشیده‌ایم یکی از الگوهای روش‌شناختی را برای تحقق این هدف بزرگ ارائه دهیم.

در این تحقیق ابتدا با ارائه تعریفی از علوم انسانی و تقسیم آن به توصیفی و دستوری، تفاوت روش تحقیق در این دو دسته از علوم را تبیین می‌کنیم و نشان می‌دهیم که ارزش‌ها نقشی قهری در علوم انسانی دستوری خواهند داشت. در ادامه، با تبیین نیازمندی این علوم به ارزش‌های دینی از دیدگاه علامه طباطبائی، زمینه را برای تبیین روش استنباط مسائل این علوم از آموزه‌های ارزشی دین فراهم می‌آوریم.

۱. علوم انسانی

متأسفانه در علوم انسانی چندان به ارائه تعریف اهمیت داده نشده و اگر تعریفی هم ارائه شده گاهی اعم و گاه اخص از موضوع است و گاه به سبب دیدگاه‌های متضاد درباره یک موضوع، تعریف‌هایی متضاد برای آن مطرح شده است. شاید یکی از دلایل این امر، تحولات فراوانی است که در طول تاریخ در این علوم رخ داده است. در میان آثار علامه طباطبائی نیز تعریفی برای علوم انسانی مشاهده نشد. البته عدم ارائه تعریف این علوم از سوی علامه، کار این تحقیق را با مشکل روبه‌رو نمی‌سازد؛ زیرا اگرچه ایشان تعریفی برای علوم انسانی ارائه نداده، به صورتی قابل توجه، درباره مبانی فلسفی این علوم حتی مسائل این علوم در آثار خویش مباحث فراوانی را مطرح کرده است و این امر امکان تحقیق درباره موضوع این تحقیق را که مسئله‌ای از مسائل مبانی فلسفی علوم انسانی است ممکن می‌سازد.

به هر حال در میان تعاریف ارائه شده برای علوم انسانی همچون دیگر علوم، گاه موضوع علم را ملاک قرار داده و گاه روش آن را نیز در این امر دخالت داده‌اند. به نظر می‌رسد می‌توان تعریفی را که تا حدی دربرگیرنده همه مسائل قابل طرح در علوم انسانی باشد و ابعاد مختلف مسائل را در نظر گیرد، به شکل زیر ارائه داد: علوم انسانی علمی هستند که به مطالعه، تفسیر و کشف قوانین کلی و نیز ارزش‌های مربوط به افعال و انفعالات انسانی (از آن جهت که انسانی‌اند) و نهادهای اجتماعی می‌پردازند.

۲. علوم انسانی توصیفی و علوم انسانی دستوری و تفاوت روش تحقیق آنها

مسائل دنیای علوم انسانی در یک تقسیم‌بندی به دو دسته کلی تقسیم می‌گردد: یکی مسائل توصیفی و دیگری مسائل دستوری. بر این اساس می‌توان این علوم را به طور کلی در دو دسته جای داد: «علوم انسانی توصیفی» و «علوم انسانی دستوری یا هنجاری». علوم انسانی توصیفی علمی هستند که به توصیف و تحلیل شرایط و پدیده‌های موجود می‌پردازند (مصباح، ۱۳۸۸، ص ۱۳-۱۴)؛ مانند جنبه توصیفی جامعه‌شناسی یا اقتصاد؛ در مقابل، علوم انسانی دستوری علمی هستند که بر اساس اطلاعات به دست آمده از علوم توصیفی، به صدور دستورالعمل‌ها و توصیه‌هایی برای عمل انسان‌ها اقدام می‌کنند. این دسته را «علوم انسانی دستوری یا هنجاری» می‌نامیم؛ مانند نظام‌های اقتصادی.

آنچه انجام این تقسیم‌بندی را ضروری می‌سازد، تفاوت روش تحقیق در هر یک از این علوم است. عدم تفکیک این دو جنبه از علوم انسانی موجب می‌شود که تولید و بازتولید دقیق این علوم با موانعی همراه شود. برای مثال ممکن است توصیه‌های محققان، به عنوان توصیف واقعیت و مخالفت با آنها، مخالفت با آنچه هست تلقی گردد؛ در حالی که در توصیف محض، دستور و توصیه وجود ندارد و اساساً فرایند شکل‌گیری توصیه با فرایند توصیف متفاوت است. آنچه محقق در بخش توصیف واقعیت به معنای توصیف «آنچه هست» و «چرا هست» دنبال می‌کند، چیزی جز جداسازی واقعیت از غیر آن نیست و در این مرحله، جایی برای تأثیر ارزش‌ها

و گرایش‌های دینی و فرهنگی وجود ندارد. از این رو در مقام کشف واقعیت، نباید گرایش‌های ارزشی، دینی و فرهنگی در روند کار محقق دخالت کنند. اگر محقق بخواهد واقعیت را چنان‌که هست توصیف کند، باید بدون در نظر گرفتن آنچه وجود یا عدمش را برای سعادت انسان بایسته می‌داند، به واقعیت بنگرد و آن را توصیف کند. علامه در بحث هستی‌شناسی فلسفی که در حقیقت توصیف هستی است می‌گوید:

آنها که راه پربییج و خم فلسفه را پیموده‌اند، می‌دانند که بحث صحیح و اساسی در مباحث فلسفی هنگامی می‌تواند نتیجه‌بخش باشد که انسان همه معلومات و اطلاعاتی را که از راه تقلید به دست آورده است، دور بریزد و خود را از همه مطالبی که از راه‌های گوناگون تحت تأثیر آداب و رسوم و تلقینات و عوطف فراگرفته است تجرید سازد (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۰۷).

بدون شک این راهکار به هستی‌شناسی فلسفی اختصاص ندارد و هر کجا اراده توصیف هستی آن‌گونه که هست وجود داشته باشد، باید به این امر ملتزم بود. به علاوه، این امر به ارزش‌های غلط اختصاص ندارد، بلکه شامل هر ارزشی می‌شود. نکته ظریفی که وجود دارد آن است که دستورهای دینی یقینی به دلیل ابتننا بر مصالح واقعی، می‌توانند محقق مؤمن را به وجود روابط واقعی رهنمون سازند و چه بسا بتوان از این قضایای ارزشی به واقعیاتی پی برد که از راه‌های دیگر معرفت امکان‌پذیر نباشند.

همه علوم انسانی توصیفی مبتنی بر اصولی موضوعه هستند که یا باید به بدیهیات اولیه بازگردند یا در علمی دیگر به اثبات رسند و اگر محققان، منطق استفاده از این اصول را رعایت نکنند و این امر آنها را به درکی نادرست از واقع برساند، در حقیقت بنای ساختمان علم خویش را بر بنیانی نادرست قرار داده‌اند و هرچه پیش روند، این خطا بیشتر در توصیف‌های آنها سرایت می‌کند؛ اما اگر بنیادهای دانش توصیفی خویش را بر اساس اصول بدیهی، طبق قواعد منطقی و رعایت روش صحیح بنا نهند، با داشتن هر دین، فرهنگ و گرایشی می‌توانند به نتیجه‌ای یکسان دست یابند. گرچه این احتمال وجود دارد که محقق در استفاده از ضوابط علمی دچار خطا شود

و به نتیجه‌ای متفاوت با نتیجه دیگران برسد، این امر ناشی از گرایش‌ها و ارزش‌های او نیست و با نقد علمی می‌توان خطای او را کشف و اختلاف را رفع کرد. علامه در تبیین این روش برای مقام توصیف واقعیت می‌گوید:

آری، انسان باید همه اینها [علوم تقلیدی و متأثر از آداب، رسوم و گرایش‌ها] را کنار بگذارد و به قضایای بدیهی و مطالب ضروری که مورد پذیرش همه اذهان بشری است، روی آورد. آن‌گاه مسائل نظری و غیربدیهی را بر اساس تقدم برخی بر برخی دیگر از آنها استنتاج کند و همچنین پیش برود تا به اوج حقایق و معارف برسد. پرواضح است که چنین بحث و کاوشی فلسفی جز با رعایت حق تقدم و اولویت برخی از مسائل بر برخی دیگر نتیجه‌بخش نمی‌باشد و هرگز بحث فلسفی بدون رعایت این نظم و ترتیب امکان‌پذیر نیست؛ وگرنه بحث استدلالی به بحث جدلی برمی‌گردد و به جای قضایای بدیهیه براساس اصول موضوعه و امور فرضی استوار می‌گردد (همان).

روشن است که این نکته روش شناختی در هر کجا که اراده توصیف واقعیت وجود داشته باشد باید کانون توجه قرار گیرد.

اما موضوع علوم دستوری، رفتار انسان است با این هدف که برایش تعیین تکلیف شود؛ بدین معنا که برخی رفتارها را شایسته و برخی را ناشایسته می‌خوانند و به انجام برخی امر و از انجام برخی نهی می‌کنند و با این کار رفتار انسانی را ارزش‌گذاری می‌کنند. در حقیقت این علوم به دنبال «چه باید کرد» یا «چه چیز شایسته است» می‌باشند نه «چه هست» و «چرا هست». شکل‌گیری مسائل علوم انسانی دستوری بر دو مقدمه استوار است: یکی تعیین هدف مطلوب از علم دستوری مورد نظر است؛ چراکه اساساً این علوم به دنبال تحقق وضعیت بهتر برای زندگی انسان هستند و براین اساس ابتدا باید مشخص کنند که وضعیت بهتر کدام است؛ و مقدمه دیگر، گردآوری توصیف‌های لازم و مرتبط با هدف مذکور است؛ چراکه محقق برای توصیه به انسان، باید عوامل و شرایط تحقق وضعیت بهتر را بشناسد. محقق علوم انسانی، پس از تعیین اهداف مطلوب این علوم

و عوامل و شرایط تحقق این اهداف، به عوامل نزدیک‌کننده، توصیه و از عوامل دورکننده نهی می‌کند و بدین شکل مسائل علوم انسانی دستوری پا به عرصه علوم می‌گذارند. برای مثال، اگر محقق جامعه‌شناسی در تحقیق خویش به این توصیف رسید که فقر می‌تواند عامل افزایش بزهکاری در جامعه گردد، این امر خود به خود اقتضای توصیه‌ای را ندارد؛ اما اگر محقق به این نتیجه رسیده باشد که کاهش بزهکاری در جامعه مطلوب است، آن‌گاه به مبارزه با فقر توصیه می‌کند و با اعتبار ضرورت و حسن برای آن می‌گوید: «باید با فقر مبارزه کرد و مبارزه با فقر امری پسندیده است.» نکته‌ای که در این مرحله از این تحقیق باید روشن گردد، این است که اهداف مطلوب در علوم انسانی دستوری یعنی گام اول در شکل‌گیری مسائل علوم انسانی دستوری، بر چه اساس مشخص می‌گردند. در اینجا بایسته است با نگاهی انسان‌شناختی، به این مسئله پاسخ دهیم که از دیدگاه علامه انسان بر اساس چه سازوکاری اهداف خویش را تعیین می‌کند؟ در پاسخ به این پرسش، باید گفت: علامه معتقد است انسان خواهان زندگی سعادت‌مندانه است و بر اساس نقطه‌ای که رسیدن به آن را سعادت خویش می‌داند، برای خود الزامات و قوانینی وضع می‌کند که این الزامات و قوانین بر همه اهداف و افعال وی سایه می‌افکنند و آنها را تحت تأثیر خویش قرار می‌دهند. ایشان در این زمینه می‌گوید:

اعمالی که انسان در مسیر زندگی انجام می‌دهد، تحت نظامی است که از آن تخطی نمی‌کند و در حقیقت از یک نقطه مشخصی سرچشمه می‌گیرد و آن این است که انسان می‌خواهد یک زندگی سعادت‌مندانه داشته باشد که در آن تا می‌تواند کامروا بوده، به خواسته و آرزوهای خود برسد و به عبارت دیگر تا می‌تواند نیازمندی‌های خود را از جهت بقای وجود به طور کامل تری رفع نماید و از اینجاست که انسان پیوسته اعمال خود را به مقررات و قوانینی که به دلخواه خود وضع کرده یا از دیگران پذیرفته تطبیق می‌کند و روش معینی در زندگی خود اتخاذ می‌نماید... قوانین و مقررات نام‌برده که بر زندگی انسان حکومت می‌کند به یک اعتقاد اساسی استوارند و انسان در زندگی خود به آن تکیه داده است و آن تصویری است که انسان از جهان هستی که خود نیز جزئی از آن است دارد (طباطبائی، ۱۳۸۸ الف، ص ۲۶).

روش علامه طباطبائی در استنباط مسائل علوم انسانی دستوری از آموزه‌های ارزشی دین □ ۱۲۱

این قوانین عام را که افعال اختیاری انسان را نسبت به عام‌ترین هدف زندگی ارزیابی می‌کنند، در اصطلاح ارزش‌های اخلاقی می‌نامند (مصباح، ۱۳۸۵، ص ۵۹). با این توضیح روشن می‌شود که از دیدگاه علامه ارزش‌ها که تحت تأثیر هدف عام زندگی (سعادت) پا به عرصه اندیشه انسان می‌گذارند، همه اهداف و افعال انسان را جهت می‌بخشند.

با این وصف روشن می‌شود که ارزش‌ها نقشی مستقیم در تعیین اهداف علوم انسانی دستوری به عنوان جزئی از اهداف زندگی انسان دارند و به تبع آن مسائل علوم انسانی دستوری را جهت‌دهی می‌کنند؛ چراکه بدون شک انسان پس از تعیین هدف اصلی (سعادت) درمی‌یابد که رسیدن به آن مقصد، نیازمند مقدماتی است و برای رسیدن به آن هدف اصلی، باید همه آن مقدمات را یکی پس از دیگری کسب کند. از این رو انسان بر اساس ارزش‌های عام خویش نقاطی را هدف‌گذاری می‌کند که آن نقاط را مقدمه رسیدن به هدف اصلی تشخیص دهد. بنابراین ارزش‌های عام که خود برخاسته از هدف اصلی هستند، اهداف دیگری را برای افعال اختیاری انسان ترسیم می‌کنند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۲۲). بر این اساس علوم انسانی دستوری که درصدد توصیه‌هایی به انسان برای انجام اعمالی اختیاری هستند، ابتدا هدفی را تعیین می‌کنند که به طور مستقیم متأثر از ارزش‌های محقق هستند.

علامه طباطبائی درباره تأثیر ارزش‌های اندیشمندان در تعیین اهداف علوم انسانی دستوری و جهت‌دهی به این علوم می‌نویسد:

الاجتماع الإسلامی شعاره الوحید هو اتباع الحق فی النظر والعمل والاجتماع
المدنی الحاضر شعاره اتباع ما یراه ویریده الأكثر وهذان الشعاران یوجبان اختلاف
الغایة فی المجتمع المتکون فغایة الاجتماع الإسلامی السعادة الحقیقیة العقلیة
بمعنی أن یأخذ الإنسان بالاعتدال فی مقتضیات قواه فیعطی للجسم مشتهیاتة مقدار
ما لا یعوقه عن معرفة الله من طریق العبودیة بل یكون مقدمة توصل إليها وفیه
سعادة الإنسان بسعادة جمیع قواه وهی الراحة الكبرى (وإن كنا لا ندرکها الیوم حق
الإدراک لاختلال التریبة الإسلامیة فینا)... وأما غایة الاجتماع المدنی الحاضر فهی
التمتع من المادة (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۱۰۱).

۳. نیاز علوم انسانی دستوری به ارزش‌های دین حق

علامه طباطبائی عامل اساسی در شکل‌گیری ارزش‌ها را نیازهای انسان می‌داند و ارزش‌ها را واسطه‌ای برای انجام اعمالی که تأمین‌کننده این نیازها هستند (همان، ج ۱۶، ص ۱۷۸؛ طباطبائی، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۱۶). از این رو ایشان معتقد است زندگی سعادت‌مندانه برای انسان هنگامی شکل می‌گیرد که اعمال حیاتی او انطباقی تام و کامل با همه نیازهای طبیعی و فطری او داشته باشند؛ به گونه‌ای که با تولید ارزش‌هایی فراگیر و انجام اعمالی متناسب با همه خواسته‌های فطری او، تمام ابعاد وجودی وی در مسیر تکامل قرار گیرند؛ نه انطباقی ناقص که ارزش‌ها و اعمال او تنها بر برخی خواسته‌های فطری او منطبق شوند؛ زیرا هر ارزشی، انجام عملی خاص را می‌طلبد و هر عملی اثری خاص در نفس انسان می‌گذارد و این اثر یا هم‌سنخ با تکامل و سعادت اوست یا مایه شقاوت او. بنابراین سعادت یا شقاوت انسان وابسته به آثاری است که اعمال او در وجود او به جای می‌گذارند و اعمال انسان وابسته به ارزش‌های اوست و اگر برای جزئی از طبیعت او عمل مناسبی انجام نگیرد که تکامل‌بخش آن جزء باشد، انسان نمی‌تواند به غایت خلقت خویش دست یابد. علامه طباطبائی در این باره می‌گوید:

فالأشیاء ومن جملتها الإنسان إنما تهتدي في وجودها وحياتها إلى ما خلقت له
وجهزت بما يكفيه ويصلح له من الخلق والحياة القيمة بسعادة الإنسان هي التي
تنطبق أعمالها على الخلق والفطرة انطباقاً تاماً وتنتهي وظائفها وتكاليها إلى الطبيعة
انتهاء صحيحاً (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۷۴).

اما مسئله اینجاست که انسان خود به تنهایی قادر به انجام چنین انطباق جامعی نیست. علت این ناتوانی از دیدگاه علامه این است که قوه‌ای که ارزش‌ها را در اختیار انسان می‌گذارد، عقل عملی است و عقل عملی، احکام خود را بر اساس احساسات باطنی صادر می‌کند؛ احساساتی که در آغاز وجود انسان، بالفعل موجودند و در حقیقت همان قوای شهوی و غضبی‌اند؛ اما قوه ناطق قدسی انسان که سعادت حقیقی انسان را درک می‌کند، در آغاز وجود انسان، بالقوه است و فعلیت قوای شهوی و غضبی در ابتدای امر این اجازه را به آن نمی‌دهد که فعلیت یابد و اگر این

امر ادامه یابد، حرکت تکاملی انسان تنها در بعد حیوانی پیش خواهد رفت و نتیجه آن چیزی جز توحش نخواهد شد. بنابراین انسان علاوه بر ابزاری که برای رسیدن به سعادت در خدمت دارد، نیازمند دستورالعملی از ناحیه خدای عالم، حکیم و مهربان است که علم، حکمت و مهرش هیچ نقصی ندارد و از هر جهت واجب‌الوجود و تام‌الإفاضه است تا با عمل به این دستورالعمل تضمین شده، در فعلیت بخشی به استعدادهای خویش موفق گردد و بتواند به نهایت کمالی برسد که استعداد رسیدن به آن را دارد. نشانه این نیازمندی، اختلاف فراوانی است که انسان‌ها در ارزش‌ها و اعتباریات یا دست‌کم در تعیین مصادیق و افعال مربوط به آنها دارند. در حقیقت ادراکات عملی انسان‌ها خود عامل اختلاف میان انسان‌ها در تعیین مصداق سعادت و راه رسیدن به آن شده است (همان، ج ۲، ص ۱۴۸). بنابراین تنها کسی که می‌تواند وظیفه انسان را تعیین کند، خدای سبحان است؛ زیرا چنان‌که بیان شد، تنها ارزش‌های سودمند برای زندگی انسان، ارزش‌هایی هستند که از راه آفرینش برای او تعیین شده باشند؛ بدین معنا که علل و عوامل بیرونی و درونی، انسان را به انجام آن دعوت کنند و این بدان معناست که خالق هستی آنها را خواسته باشد؛ زیرا مقصود از اینکه خدای سبحان چیزی را می‌خواهد، این است که علل و شرایط به وجود آمدن آن را آفریده باشد. البته خدای سبحان گاه علل و شرایط را به گونه‌ای فراهم ساخته است که پیدایش جبری چیزی را ایجاد می‌کند (مانند حوادث طبیعی) که در این صورت خواست خدای سبحان را خواست تکوینی می‌نامند و گاه علل و شرایط به گونه‌ای است که اقتضا می‌کند انسان با اعمال اختیاری خود آن خواست را محقق سازد (مانند خوردن و نوشیدن) که در این صورت خواست الهی را خواست تشریحی می‌گوییم (طباطبائی، ۱۳۸۸ ب، ص ۳۰). حاصل سخن اینکه خالق تکوین، خدای عالم، حکیم، مهربان و تام‌الإفاضه است و اوست که همه موجودات را با علم، حکمت و قدرت بی‌نهایت خویش آفریده و برای هر یک هدفی را مشخص کرده و به سوی آن هدف فراخوانده است؛ از این رو تنها توصیه‌های او می‌تواند همه استعدادهای انسان را فعلیت بخشد و او را به هدف نهایی که همان سعادت حقیقی اوست برساند. ممکن است گفته شود: اگر دستگاه تکوین و فطرت انسان به تنهایی نمی‌تواند ارزش‌هایی

وضع کند که زمینهٔ سعادت او را فراهم سازند و تنها ارزش‌های الهی این امکان را برای او فراهم می‌آورند و تنها خداوند حق تشریح و تعیین ارزش‌ها را دارد، پس فایدهٔ فطرت انسان و ادراکات عقل عملی او چیست و چه لزومی دارد که گفته شود: تشریح باید بر اساس تکوین صورت گیرد؟ علامه طباطبائی در پاسخ به این پرسش می‌گوید:

ما قدمناه فی بیان ما للفظرة من الارتباط بسعادة الإنسان وکماله یکنفی فی حل هذه الشبهة، فإن السعادة والکمال الذى تجلبه النبوة إلى الإنسان لیس أمراً خارجاً عن هذا النوع ولا غرباً عن الفطرة، فإن الفطرة هی التى تهتدى إليه، لكن هذا الاهتداء لا يتم لها بالفعل وحدها من غیر معین یعینها على ذلك (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۵۱-۱۵۲).

شاید بتوان کلام علامه را این‌گونه توضیح داد که به هر حال تکامل تدریجی طبیعت مستکمل، به معنای فعلیت یافتن آن چیزی است که در درون آن طبیعت است و معنا ندارد کمالی بیابد که به تکوین او ارتباطی نداشته باشد و ابزاری هم که انسان بدانها مجهز شده، مسیری را به او نشان می‌دهد که او را به هدف تکوینی نهایی او خواهد رساند و مسلماً بدون این فطرت و امر تکوینی درونی، تکامل معنا ندارد؛ اما این ابزار برای نشان دادن دقیق مسیر کفایت نمی‌کند و انسان برای این امر نیازمند هدایتی الهی است؛ چراکه گاه این احساسات درونی که منشأ ادراکات عملی هستند، با یکدیگر تراحم پیدا می‌کنند و انسان نیازمند تعیین اولویت در میان نیازهای خویش است و گاه پاسخ‌گویی بیش از حد به احساسی درونی موجب سرکوب احساساتی دیگر در انسان می‌گردد و بدین جهت انسان نیازمند تعیین حدود پاسخ‌گویی به احساسات خویش می‌گردد. برای مثال وجود تکوینی دستگاه تناسلی و میل جنسی در انسان، نشان از ضرورت پاسخ‌گویی به این میل دارد و یقیناً طبیعت انسان از این مسیر هدفی تکوینی را دنبال می‌کند؛ اما یقیناً پاسخ‌گویی به این احساس، مرزی و کیفیتی خاص را می‌طلبد تا هدف طبیعت به درستی تأمین شود و نبود چنین حدی، موجب غفلت انسان از دیگر نیازهای خویش و تأمین نکردن آنها می‌شود و بدین ترتیب انسان از هدف نهایی خویش باز می‌ماند. همچنین گاه عقل عملی انسان، ارزشی کلی را تشخیص می‌دهد، اما ممکن است انسان در تشخیص مصداق آن به خطا رود.

برای مثال عقل عملی به ضرورت تحقق عدالت و مبارزه با ظلم حکم می‌کند، اما می‌بینیم عده‌ای حجاب را و عده‌ای دیگر بی‌حجابی را برای زن مصداق ظلم تشخیص می‌دهند.

بنابراین می‌توان گفت: فطرت انسان نیازهای خویش را تشخیص می‌دهد، اما در تعیین اولویت‌ها در هنگام تراحم و تعیین حد پاسخ‌گویی به احساسات خویش و تعیین مصداق احکام کلی عقل عملی و امثال این امور، نیازمند یاری‌کننده‌ای است که از خطا و اشتباه مصون باشد تا مرحله به مرحله طبیعت او را به سوی کمال نهایی رهنمون سازد. مسلماً برای بیهوده نبودن این امر یاری‌کننده، باید تکوین و طبیعتی وجود داشته باشد که با آن امر یاری‌کننده هماهنگی داشته باشد؛ وگرنه تکاملی صورت نخواهد گرفت؛ چراکه مسئله منتفی است. حاصل اینکه درباره ارتباط دین و ارزش‌ها از دیدگاه علامه طباطبائی می‌توان گفت: دین یاری‌کننده ارزش‌های فطری است: «اللّه سبحانه خلق الإنسان علی فطرة سلیمة رکز فیها معرفة ربوبیته وألهمها فجورها وتقواها وهده هدایة فطریة أولیة ثم أیدها بالدعوة الدینیة التي قام بها أنبیاءه ورسله» (همان، ج ۱۲، ص ۵۳).

بر اساس آنچه گفته شد، روشن می‌گردد که از آنجاکه ارزش‌ها عامل تعیین‌کننده اهداف علوم انسانی دستوری و جهت‌دهنده و گاه تعیین‌کننده مسائل این علوم هستند، برای داشتن علوم انسانی دستوری سعادت‌بخش باید مبنای ارزشی جامع‌نگر و کاملی داشت تا حاصل علوم انسانی دستوری، توصیه‌هایی مطمئن برای رسیدن به وضعیت بهتر گردد. بنابراین از دیدگاه ایشان برای چنین علومی، چاره‌ای جز یاری‌جستن از ارزش‌های دین حق نیست و تنها در پرتو بهره‌گیری از ارزش‌های دین حق است که می‌توان به این هدف مهم دست یافت. بنابراین یک راهبرد اساسی در تولید علوم انسانی اسلامی، تفکیک جنبه‌های توصیفی و دستوری این علوم و بازسازی جنبه‌های دستوری این علوم بر اساس ارزش‌های دین حق است. در این تحقیق، روش استنباط مسائل علوم انسانی دستوری را از دیدگاه عالمی نمونه، و نمونه‌هایی از استنباط‌های وی را بررسی خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که علامه چگونه با لحاظ آموزه‌های ارزشی دین، مسائل علوم انسانی دستوری را استنباط می‌کند.

۴. روش استنباط مسائل علوم انسانی دستوری از آموزه‌های ارزشی دین

در تبیین تفاوت روش تحقیق علوم انسانی توصیفی با علوم انسانی دستوری گفتیم: شکل‌گیری مسائل علوم انسانی دستوری بر دو مقدمه استوار است: یکی تعیین هدف مطلوب از علم دستوری موردنظر و دیگری گردآوری توصیه‌های لازم و مرتبط با هدف مزبور. محقق علوم انسانی، پس از تعیین اهداف مطلوب این علوم و عوامل و شرایط تحقق این اهداف، به عوامل نزدیک‌کننده، توصیه و از عوامل دورکننده نهی می‌کند و بدین شکل مسائل علوم انسانی دستوری شکل می‌گیرند. در این بخش از این تحقیق نشان خواهیم داد که علامه طباطبائی این الگو را با لحاظ آموزه‌های ارزشی دین اجرا می‌کند؛ زیرا در تولید علوم انسانی دستوری چاره‌ای جز داشتن مبانی ارزش‌شناختی نیست و چنان‌که گذشت، ایشان تنها ارزش‌های دین حق را برای این مقام جامع‌نگر و سودمند می‌داند.

۴-۱. مراحل استنباط مسائل علوم انسانی دستوری

علامه طباطبائی در جای‌جای آثار خویش مسائل علوم انسانی دستوری را با الگوی پیش‌گفته تبیین می‌کند و با برشمردن امتیازات مبانی آموزه‌های ارزشی دین نسبت به مبانی آموزه‌های ارزشی نظام‌های دیگر، برتری آموزه‌های ارزشی دین را تشریح می‌نماید و اگر مسئله‌ای در علوم انسانی دستوری آمده باشد که در میان آموزه‌های ارزشی دین به آن تصریح نشده باشد، با تبیین مبانی دینی آن مسئله، پاسخ دینی آن را استنباط می‌کند. براین اساس می‌توان روش استنباط مسائل علوم دستوری را از دیدگاه ایشان در سه مرحله پیگیری کرد:

۱. بیان مباحث توصیفی لازم به همراه تبیین مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی مسئله؛

۲. تبیین هدف اصیل و اهداف تبعی انسان در این مسئله؛

۳. استنباط و تنظیم پاسخ مسئله.

۴-۱-۱. بیان مباحث توصیفی لازم همراه با تبیین مبانی

بی‌شک هدف از تکوین علوم انسانی دستوری، یافتن راه‌حل معضلات فردی و اجتماعی و رسیدن انسان به بالاترین درجه ممکن خوشبختی و سعادت است. اما دستیابی به این هدف بدون داشتن شناختی صحیح از موضوع این علوم یعنی انسان، امری است که اگر نگوئیم ناممکن، دست‌کم در معرض خطاهای بزرگ است. مبانی هر گونه بحث درباره انسان و پدیده‌های مربوط به او، در حقیقت نوع نگاه و شناختی است که محقق نسبت به انسان و ماهیت او دارد. بنابراین «انسان‌شناسی» صحیح و واقع‌بینانه، گام اول در رسیدن به علوم انسانی صحیح است. اظهار نظر درباره موضوعات و مسائل این علوم، چه در مرحله تصور و چه در مرحله تصدیق، به حل مسائل انسان‌شناختی وابسته است. این امر اختصاص به انسان‌شناسی ندارد، بلکه درباره علوم دیگری مانند معرفت‌شناسی، منطق و بخش‌هایی از فلسفه، کلام و عرفان نیز صادق است. اگر بخواهیم علوم انسانی را در این جهت با علوم طبیعی مقایسه کنیم، می‌توانیم بگوئیم که این دسته از علوم در ارتباط با دیگر علوم انسانی، در حکم «علوم پایه» اند. بر این اساس می‌توان گفت: انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی جزو «مبانی علوم انسانی» هستند (ر.ک: مصباح، ۱۳۸۸، ص ۱۰۰).

آموزه‌های ارزشی دین که خود به نوعی مسائل علوم انسانی شناخته می‌شوند نیز بر اساس مبانی خاصی اعتبار شده‌اند و بر اندیشمندان علوم دینی است که از این مبانی غفلت نورزند و چنین نباشند که تنها با مراجعه خام به منابع دینی، در صدد کشف راه‌حل معضلات فردی و اجتماعی انسان باشند؛ زیرا با اتخاذ چنین روشی نمی‌توان راهنمای خوبی برای رساندن انسان به سعادت بود. برای راهنما، تنها دانستن توصیه‌های لازم کفایت نمی‌کند، بلکه باید از موضوع کار خویش یعنی انسان نیز اطلاعات کافی داشته باشد. تبیین مبانی توصیه‌های دینی به‌ویژه انسان‌شناسی، موجب می‌شود که محقق با استعدادها، نیازها و نقص‌های انسان آشنا شود و با تبیین این امور برای انسان، راه به فعلیت رساندن استعدادها و برطرف کردن نیازهای او را از میان آموزه‌های دینی به وی معرفی کند. بنابراین محقق علوم انسانی دینی باید یک چشم به جهان

هستی و انسان داشته باشد و چشمی دیگر به ارزش‌های دینی، تا با تبیین نیازهای انسان بتواند راه‌حل‌های مناسب حال او را از میان ارزش‌های دینی تشخیص داده، به وی معرفی کند.

یکی از عوامل مهم در تأثیرگذاری شگرف آثار علامه طباطبائی برای حل معضلات بزرگ انسانی عصر حاضر، توجه ایشان به مبانی آموزه‌های دین به‌ویژه مبانی انسان‌شناختی است. با مراجعه به آثار ایشان به‌روشنی می‌توان دید که ایشان پس از طرح مسائل مهم انسانی، برای یافتن پاسخ آن، ابتدا به تشریح مبانی آن مسئله همت می‌گمارد و با تلاش برای تبیین شناختی صحیح از مبانی آن مسئله به همراه بیان مسائل علوم انسانی توصیفی مربوط، روشن می‌سازد که توصیه‌ها و ارزش‌های دینی بهترین پاسخ برای آن مسئله هستند. در پیش گرفتن چنین روشی موجب می‌گردد که بتوان بسیار منطقی‌تر و حتی بسیار آسان‌تر به امر تربیت دینی، به‌منزله هدف ارزش‌های دینی، دست یافت. هنگامی که نیازها و معضلات انسان با بهره‌گیری از مبانی صحیح تبیین گردد، به‌روشنی می‌توان به پاسخ آن از میان آموزه‌های ارزشی دین دست یافت و آن را به جامعه بشری ارائه داد. دریافت چنین دستورالعملی، با چنان پشتوانه‌ای، معمولاً برای انسان بسیار گواراست. این نکته‌ای است که می‌توان یکی از رازهای موفقیت آثار علامه را در پرتو آن به نظاره نشست.

۴-۱-۲. تبیین هدف اصلی و اهداف تبعی

مقصود از هدف اصلی، هدفی است که مطلوبیت آن برای انسان وابسته به چیز دیگری نیست و انسان به سبب چیز دیگری آن را نمی‌خواهد، بلکه خود آن موضوع برایش ارزشمند است. در حقیقت این همان سعادت است که انسان برای خود تصور می‌کند. در برابر، برخی اهداف، به خودی خود مطلوب نیستند، بلکه بدین سبب مطلوب‌اند که مقدمه برای رسیدن به مطلوب دیگری هستند. این اهداف را تبعی گوئیم.

علامه طباطبائی معتقد است اعمال انسان در مسیر زندگی از یک نقطه مشخص سرچشمه می‌گیرند و آن سعادت‌طلبی انسان است. آنچه مسیر انسان‌ها را در رسیدن به سعادت متفاوت

روش علامه طباطبائی در استنباط مسائل علوم انسانی دستوری از آموزه‌های ارزشی دین □ ۱۲۹

می‌کند، تصویری است که هر فردی، از سعادت دارد. بنابراین انسان‌ها در این حقیقت که هدف اصلی سعادت است با یکدیگر اختلاف ندارند، بلکه تشخیص اینکه مصداق سعادت چیست آنها را از یکدیگر جدا می‌کند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۸۸ الف، ص ۲۵). هر انسانی بر اساس سعادت‌تی که برای خویش در نظر گرفته است، تحصیل اهدافی را برای خود لازم می‌داند که گمان می‌کند مقدمه رسیدن به آن هدف اصلی هستند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۲۲). این مقدمات اهداف تبعی او را شکل می‌دهند.

محقق علوم انسانی نیز قطعاً سعادت‌تی را برای انسان در نظر گرفته است و بر اساس آن، اهدافی تبعی را ترسیم می‌کند. این اهداف اصلی و تبعی هستند که نقش مستقیم در شکل‌گیری توصیه‌های محقق علوم انسانی دارند.

یکی از اساسی‌ترین کارهای علامه طباطبائی در سیر استنباط مسائل علوم انسانی، تبیین یا دست‌کم در نظر داشتن سعادت حقیقی انسان و ارزش‌گذاری دیگر اهداف بر اساس این هدف است. از دیدگاه ایشان، ملاک سعادت حقیقی انسان در میزان قرب به خدا، و شقاوت وی در میزان دوری از خداست و اهداف دیگر باید بر اساس این حقیقت ارزش‌گذاری شوند. علامه در این باره می‌نویسد: «فلانسان قرب و بعد من الله سبحانه هما الملائکان فی سعادت و شقاوته الدائمین ولصلاح اجتماعه المدنی فی الدنيا» (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۲۹۹؛ ج ۴، ص ۹۷).

۴-۱-۳. تنظیم پاسخ مسئله

به‌طور کلی علامه طباطبائی معتقد است فطرت و آفرینش باید مبنای هر دستورالعملی قرار گیرد و بذر تشریح باید در زمین تکوین جوانه بزند و بر این باور است که آموزه‌های ارزشی دین چنین الگویی را تدوین کرده‌اند (ر.ک: همان، ج ۱، ص ۶۳) که تبیین آن گذشت. علامه در برخورد با مسائل علوم انسانی دستوری، تلاش دارد با توجه به این راهبرد و پس از شکل‌گیری دو مقدمه پیش‌گفته، پاسخ خویش را به مسائل علوم انسانی دستوری تنظیم و ارائه کند.

۴-۲. ذکر نمونه

در ادامه با بررسی برخی مثال‌ها از مسائل علوم انسانی دستوری که در آثار علامه آمده است، چگونگی روش ایشان را به صورت مصداقی پی می‌گیریم.

۴-۲-۱. راهکار کاهش فاصله طبقاتی

فاصله طبقاتی به معنای اختلاف فاحش افراد جامعه در برخورداری از مزایای مادی، امری مذموم است و مبارزه با این پدیده، و تلاش برای برقراری عدالت امری ضروری است. در ادامه روش علامه را برای استنباط پاسخ این مسئله بررسی می‌کنیم.

۴-۲-۱-۱. اشاره به ریشه‌های تکوینی مسئله

علامه طباطبائی برای تبیین راه‌حل این معضل از دیدگاه اسلام، ابتدا به ریشه تکوینی این موضوع اشاره کرده، یادآور می‌شود که اختلاف استعدادهای فردی انسان‌ها در به دست آوردن مزایای زندگی، امری است که ریشه در طبیعت و تکوین عالم دارد و چیزی نیست که بتوان آن را از میان برد یا از تأثیر آن در ایجاد فاصله درجات زندگی جلوگیری کرد. علامه با بیان این مبنای هستی‌شناختی برای استنباط راهکار کاهش و کنترل این معضل نخستین گام را برمی‌دارد و در ادامه پیشینه‌ای از مسئله را بیان می‌کند.

۴-۲-۱-۲. پیشینه مسئله

از دیرین‌ترین زمان‌ها که تاریخ به ما نشان می‌دهد تاکنون این مشکل وجود داشته است که افراد قوی، افراد ناتوان را برده خویش می‌ساختند و آنان را در راه رسیدن به خواسته‌ها و هوا و هوس‌های خود به خدمت می‌گرفتند و ناتوانان هم چاره‌ای جز اطاعت از دستوره‌های آنان نداشتند؛ اما این افراد ضعیف دل‌های خود را از کینه و دشمنی نسبت به افراد قوی پر می‌کردند و به امید یافتن فرصت منتظر می‌ماندند. این سنت با حیات بشر همراه بوده است؛ سنتی که با

اشرافیت شروع، و به تشکیل حکومت‌های پادشاهی و امپراطوری منتهی می‌شد. تا اینکه نوع بشر موفق شد با نهضت‌های پی‌درپی بر این بنای غلط غلبه کند و زمامداران حکومت را ملزم کند که از دستورالعمل‌ها و قوانینی تبعیت کنند که بر اساس مصلحت جامعه و سعادت آن وضع شده است. به این ترتیب عمدتاً حکومت‌های استبدادی و پادشاهی که بر اساس خواست‌های بی‌پایه شکل می‌گرفتند، به ظاهر برجیده شدند؛ اما این درخت فساد، ریشه‌های خود از در زمینی دیگر قرار داد و به رشد خویش ادامه داد و گرچه شکل ظاهری آن عوض شد، میوه آن همان میوه بود، و آن عبارت بود از تمایز اوصاف افراد جامعه به سبب اختلاف فاحش ثروت؛ به گونه‌ای که اموال نزد گروهی متراکم شد و ظرف گروهی دیگر تهی ماند. با این اختلاف ثروت، دیگر طبقه اشراف و ثروتمندان نمی‌توانند از نفوذ در تمامی شئون زندگی اجتماعی با ثروت خویش خودداری کنند، و طبقه مسکینان و فقیران هم چاره‌ای نمی‌بینند جز اینکه برای مبارزه با طبقه اشراف قیام کنند و در برابر ظلم آنها مقاومت نمایند.

از نتایج برخورد این دو طبقه، تولد نظام اشتراکی بود که ادعا داشت همه در امکانات حیاتی شریک‌اند و باید مالکیت خصوصی ملغاً و نظام سرمایه‌داری ابطال گردد و هر فردی از جامعه تنها می‌تواند از چیزی بهره‌گیرد که با تلاش فردی و توانایی‌های شخصی خویش آن را کسب کرده است تا با این روش ریشه اختلاف طبقاتی در ثروت و دارایی از بین برود (همان، ج ۴، ص ۳۳۹-۳۴۰).

۳-۲-۴. نقد راهکار نظام اشتراکی

سخن علامه در نقد نظام اشتراکی این است که این نظام پیامدی فاسد دارد که در نظام سرمایه‌داری کمتر دیده می‌شود و آن عبارت است از نابودی آزادی اراده فرد و سلب اختیار از او. به طور مسلم، چنین امری با طبیعت و آفرینش انسان سازگاری ندارد و روشی که با عالم تکوین ناسازگار باشد، هرگز نمی‌تواند ادامه حیات دهد.

علاوه بر این، با چنین روشی باز ریشه فساد به حال خود باقی می‌ماند؛ زیرا طبیعت انسان به گونه‌ای است که انگیزه‌اش تنها هنگامی برای انجام یک عمل برانگیخته می‌شود که در آن عمل،

امکان دست یافتن به امتیاز و پیشرفتی را ببیند و به کسب تقدم و افتخاری امید داشته باشد؛ اما با ملغای کردن امتیازات، انگیزه انسان برای تلاش از بین می‌رود و این امر موجب هلاکت انسانیت می‌گردد. چاره‌ای که نظام اشتراکی برای این مشکل اندیشید، این بود که امتیازاتی تشریفاتی و غیرمادی را جایگزین امتیازات مادی کرد؛ اما این راه حل هم همان مشکل نظام سرمایه‌داری را به گونه‌ای دیگر دامن زد؛ زیرا افراد جامعه یا این امتیازهای تشریفاتی را بی‌ارزش می‌دانستند که در این صورت برای کسب آن تلاشی نمی‌کردند، یا آنها را ارزشمند می‌دانستند که در این صورت همان مشکل فاصله طبقاتی را به گونه‌ای دیگر (تمایز در برخورداری از این امتیازات) به دنبال می‌آورد (ر.ک: همان، ص ۳۴۰).

۴-۱-۲-۴. نقد راهکار نظام دموکراسی

نظام دموکراسی برای دفع فساد که دامنگیرش شده بود چاره را در این دید که از طرفی تبلیغات منفی علیه نظام اشتراکی را توسعه دهد و از طرف دیگر مالیات‌هایی سنگین بر درآمد‌های صاحبان سرمایه وضع کند. اما این راه حل هم سودی نداشت؛ زیرا سرایت فساد در روش مخالفان آنها و تبلیغ آن مفاسد، مانع از هجوم فساد به روش آنان نمی‌شد. از سوی دیگر وضع مالیات سنگین بر سرمایه‌داران، فساد را ریشه کن نمی‌سازد؛ زیرا ورود مالیات‌ها به بیت‌المال مانع فساد و ظلم ثروتمندان نمی‌شود؛ چرا که کسانی که قصد فساد و ظلم دارند، مقاصد خویش را از راه تسلط بر اموال بیت‌المال دنبال خواهند کرد. فساد ناشی از ثروت تنها به سبب مالکیت نیست و می‌تواند از راه تسلط بر ثروت هم ایجاد شود. بنابراین هیچ‌یک از این روش‌ها نمی‌تواند مانع شکل‌گیری اختلاف طبقاتی و فساد ناشی از آن شود (ر.ک: همان).

علامه طباطبائی در ادامه به نقد مبانی این نظام‌های بشری، و نیز به نقد هدفی می‌پردازد که آنان را به سوی اعتبار ارزش‌هایی مادی سوق داده و به اتخاذ چنین روش‌هایی واداشته است. ایشان معتقد است به نتیجه نرسیدن چاره‌جویی‌های نظام‌های بشری به دلیل هدفی است که این نظام‌ها برای انسان و جامعه انسانی تعریف کرده‌اند. آنان غایت زندگی را تنها بهره‌مندی از زندگی

روش علامه طباطبائی در استنباط مسائل علوم انسانی دستوری از آموزه‌های ارزشی دین □ ۱۳۳

مادی می‌دانند و این هدف، قطب‌نمایی است که بشر را به سوی قطب فساد هدایت می‌کند و هر نظامی چنین قطب‌نمایی برگزیند، جز به سوی فساد راهنمایی نخواهد شد (ر.ک: همان).

۴-۲-۱-۵. راهکار اسلام برای کاهش فاصله طبقاتی و دفع فسادهای ناشی از آن

علامه طباطبائی پس از توصیف عوامل تکوینی و انسانی فاصله طبقاتی و بیان و نقد مبانی و راهکارهای نظام‌های دیگر، به تبیین راهکار حل مسئله با استفاده از آموزه‌های ارزشی دین حق می‌پردازد و برای تبیین جایگاه ارزش‌های دینی در این مسئله، مبانی و هدفی را شرح می‌دهد که دین در این ارزش‌ها لحاظ کرده است.

علامه بر آن است که اسلام برای خشکاندن کشتزار این فساد، از سویی مردم را در تمام آنچه فطرت انسانی به سوی آن هدایت می‌کند آزاد گذاشته، و از سوی دیگر تلاش دارد با بالا بردن سطح زندگی فقرا و پایین آوردن سطح زندگی اشراف، این دو طبقه را به یکدیگر نزدیک کند. برای بالا بردن سطح زندگی فقرا مالیات‌ها و چیزهایی مانند آن را وضع کرده و برای پایین آوردن سطح زندگی متمولان، آنان را از اسراف، تبذیر و تظاهر به آنچه آنان را از اعتدال خارج می‌کند، منع کرده است.

هر دستورالعملی بر اساس هدفی و به منظور رسیدن به آن هدف صادر می‌شود. علامه طباطبائی برای تبیین آموزه‌های ارزشی دین که به منظور مقابله با تبعیض و فاصله طبقاتی صادر شده است، به تبیین هدفی می‌پردازد که بر اساس ارزشمند دانستن آن هدف این ارزش‌ها صادر شده است. ایشان معتقد است که اسلام به جای اهداف مادی تلاش دارد سعادت حقیقی انسان‌ها را به آنان معرفی نماید که همانا قرب به خدای سبحان است. از این رو با تغییر هدفی پست به هدفی عالی و لذتی پایان‌ناپذیر، به انسان‌ها می‌آموزد که ملاک برتری انسان‌ها نسبت به یکدیگر، برتری‌های مالی و رفاهی نیست و تنها تقوا معیار برتری است که وسیله کسب آن هدف عالی است و دین حق این اهداف را در قالب آموزه‌هایی همچون آیات زیر بیان نموده است: ﴿وَسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾ (نساء: ۳۲)؛ ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (حجرات: ۱۳)؛ ﴿فَقِفُوا إِلَى اللَّهِ﴾

(ذاریات: ۵۰).

اثر این هدف این است که ارزش‌های انسان‌هایی که آن را بپذیرند تغییر می‌کند و بدین ترتیب این افراد تنها به اسباب حقیقی و واقعی سعادت اعتنا می‌ورزند، بدون اینکه در به دست آوردن نیازمندی‌های زندگی خویش دچار بطالت شوند یا نسبت به تحصیل سعادت تنبلی بورزند. در حقیقت همه انسان‌ها به دنبال سعادت هستند و اختلاف آنها تنها در مصداق آن است. اسلام با معرفی مصداق حقیقی سعادت به انسان، و ارائه ارزش‌هایی بر اساس آن، رفتارهای او را سامان می‌بخشد (ر.ک: همان، ج ۴، ص ۳۴۱).

۴-۲-۲. حرمت احتکار نقدینگی

یکی از ارزش‌های دینی، حرمت احتکار نقدینگی (مجموع اسکناس و مسکوکات) و عدم انفاق آن در مسیرهایی است که خدای سبحان واجب کرده است. نهی از احتکار نقدینگی مسئله‌ای از علوم انسانی دستوری (نظام اقتصادی) است که در ارزش‌های دین حق هم آمده است. قرآن کریم به صراحت به کسانی که نقدینگی را احتکار کرده، از انفاق آن در راه خدا می‌پرهیزند و عده عذابی سخت داده و بدین وسیله انسان‌ها را از این عمل برحذر داشته است (توبه: ۳۴). علامه طباطبائی برای تبیین مفسد احتکار نقدینگی و ارزیابی این عمل، ابتدا به توصیفی از نقش نقدینگی در اجتماع انسانی می‌پردازد و برای این توصیف، هم از دانش اقتصاد توصیفی و هم از گزاره‌های توصیفی دین استفاده می‌کند و سپس بر اساس هدفی که دین در جامعه دنبال می‌کند - که هدفی تبعی و متأثر از سعادت است که دین برای انسان قائل است - به تبیین دستورالعمل لازم برای افراد جامعه و حکومت اسلامی می‌پردازد.

۴-۲-۲-۱. نقش نقدینگی در جامعه

علامه طباطبائی برای تبیین نقش نقدینگی در جامعه ابتدا با بیان نکته‌ای جامعه‌شناختی، نقش مبادلات مالی و عملی را در شکل‌گیری و پایداری جامعه بیان کرده، سپس با بیان پیشینه‌ای از سیر

تکاملی مبادلات مالی و عملی انسان‌ها در جامعه، مصالح به جریان افتادن نقدینگی و مفساد را کد شدن آن در جامعه را تبیین می‌کند.

علامه معتقد است که طبیعت انسان او را به سوی تشکیل زندگی اجتماعی سوق می‌دهد و انسان بر این اساس، اجتماعی زندگی می‌کند؛ اما پایداری این نوع از زندگی، وابستگی تمام به مبادلات مالی و عملی افراد اجتماع دارد؛ به گونه‌ای که اگر چنین مبادلاتی رخ نمی‌داد، جامعه انسانی حتی اندک‌زمانی هم پایدار نمی‌ماند. بهره‌مندی انسان از اجتماع به این صورت حاصل می‌گردد که افراد جامعه، بخشی از مواد اولیه زمین را می‌گیرند و به اندازه توانشان عملی بر روی آن انجام می‌دهند و از نتیجه آن عمل، به قدری که خود نیاز دارند برداشته، باقی مانده را با آن چیزی عوض می‌کنند که بدان احتیاج دارند و در اختیار دیگران است. برای مثال یک نانوا از نانی که می‌پزد، به اندازه احتیاج خود و خانواده‌اش برمی‌دارد و باقی مانده را مثلاً با پارچه‌ای عوض می‌کند که در دست نساج است. بنابراین همه فعالیت‌هایی که در اجتماع صورت می‌گیرد، تنها خرید، فروش، مبادله و معاوضه است.

از تحقیقاتی که در دانش اقتصاد صورت گرفته است، درمی‌یابیم که انسان‌های اولیه در معاملات تنها عین جنسی را با عین جنس دیگر عوض می‌کرده‌اند و به روش‌های دیگر توجه نداشته‌اند. البته نسبت اجناس گوناگون به یک‌دیگر، به واسطه شدت یا عدم شدت نیاز افراد به یک جنس و نیز فراوانی جنس موردنیاز یا کمیاب بودن آن، در نزد آنها مختلف می‌شده است. به همین سبب هر جنسی که بیشتر موردنیاز افراد جامعه بوده یا کمتر یافت می‌شده، رغبت افراد جامعه به تحصیل آن بیشتر می‌شده و نسبتش به اجناس دیگر بالا می‌رفته است و هرچه از شدت نیاز افراد به جنسی کاسته می‌شده یا به خاطر فراوانی آن، بی‌ارزش می‌شده رغبت افراد جامعه به آن کم می‌شده و نسبت آن جنس به اجناس دیگر پایین می‌آمده است و این حقیقت، پایه و اساس ارزش‌گذاری بوده است.

بعد از این، افراد جامعه آهنگ برخی از اجناس گران‌بها مانند گندم و تخم‌مرغ و نمک را کردند و آنها را معیار قیمت‌گذاری اجناس دیگر قرار دادند. بدین سبب، آن اجناس محور

مبادلات بازار شدند، و این سلیقه تا به امروز در میان برخی از جوامع کوچک روستایی و قبیله‌های بدوی رایج است.

این روش ادامه داشت تا اینکه افراد جامعه به برخی فلزات مانند طلا، نقره و مس دست یافتند. از آن پس آنها را اصلی قرار دادند که قیمت اجناس دیگر به آن بازمی‌گشت و مقیاسی واحد قرار دادند که اجناس دیگر با آن مقایسه می‌شد. از این رو این فلزات، نقدینه‌هایی شدند که به خودی خود ارزشمند بودند و ارزش اجناس دیگر به آنها وابسته شد.

بعد از این، جامعه به اینجا رسید که طلا رتبه اول و نقره رتبه دوم را یافت و بقیه در رتبه‌های بعد قرار گرفتند، و با تمامی آنها سکه‌های سلطنتی و دولتی زده شد و به این صورت دینار، درهم، فلس، و... رواج یافت.

چیزی نگذشت که سکه طلا و نقره، اصل در قیمت شدند؛ به گونه‌ای که تمام چیزها به وسیله آن دو ارزش‌گذاری می‌شد، و مال یا عمل هر انسانی با آن دو قیاس می‌گردید و برطرف کردن تمامی نیازهای زندگی در آن دو تمرکز یافت، و آن دو ملاک ثروت و دارایی شدند. کار به جایی رسید که گویی حیات جامعه به آنها وابسته شد؛ به گونه‌ای که با کمترین اختلال در امر آن دو، حیات جامعه مختل می‌شد و هنگامی که آنها در بازار معاملات در جریان بودند معاملات جریان می‌یافت و اگر آن دو متوقف می‌شدند، معاملات باز می‌ایستاد.

امروزه برگه‌های رسمی رایج در میان مردم مانند ریال، پوند و دلار، و چک‌ها و سفته‌های منتشر شده وظیفه محوله به طلا و نقره یعنی حفظ قیمت کالاها و اعمال انسان‌ها و تشخیص نسبت‌های برخی به برخی دیگر را در جوامع انسانی روشن کرده‌اند. این برگه‌ها بدون اینکه برای آنها به خودی خود قیمتی وجود داشته باشد، قیمت اشیا را نشان می‌دهند. بنابراین می‌توان گفت: تقریباً آنها قیمت‌های خالص مجرد هستند.

بنابراین با دقت در موقعیتی که طلا و نقره در جامعه دارند، روشن می‌شود که این دو، نمایش‌دهنده نسبت‌های اشیا به یکدیگر هستند یا حتی می‌توان گفت: اینها نسبت بین اشیا هستند. به همین سبب با بی‌اعتبار شدن آنها سنجش بین اشیا از بین می‌رود و با حبس و عدم جریان آنها این سنجش از جریان می‌افتد و با رکود آنها این امر راکد می‌گردد (ر.ک: همان، ج ۹، ص ۲۶۱-۲۶۲).

روش علامه طباطبائی در استنباط مسائل علوم انسانی دستوری از آموزه‌های ارزشی دین □ ۱۳۷

۴-۲-۲. مفاسد احتکار نقدینگی

علامه طباطبائی پس از بیان نقشی که جریان نقدینگی در زندگی اجتماعی دارد، به مفاسدی اشاره می‌کند که رکود و از جریان افتادن نقدینگی در حیات اجتماعی انسان‌ها دارد. ایشان با اشاره به آثاری که بی‌اعتبار شدن پول برخی کشورها در جریان دو جنگ جهانی در جوامع آنها داشت، می‌گوید:

قد شاهدنا فی الحربین العالمیین الأخيرین ما ذا أوجده بطلان اعتبار نقود بعض الدول كالمينات فی الدولة التزارية والمارك فی الجرمن من البلوی وسقوط الثروة و اختلال أمر الناس فی حیاتهم، والحال فی كنزهما ومنع جریانهما بین الناس هذا الحال، وإلی ذلك یشیر قول أبی جعفر علیه السلام فی رواية الأمالی المتقدمة: جعلها الله مصلحة لخلقها وبها یتستقیم شئونهم ومطالبهم (همان، ص ۲۶۲).

علامه از این بیان نتیجه می‌گیرد که احتکار نقدینگی در حقیقت، لغو ارزش اشیا و نابود کردن اثری است که در نقدینه احتکار شده وجود دارد و آن اثر، عبارت است از زنده کردن معاملات رایج و استواری بازار در جامعه، و با بی‌رونقی معاملات و تعطیلی بازارها حیات جامعه تباه می‌گردد، و به نسبت رکود و عدم جریان نقدینگی، جامعه راکد و ضعیف می‌شود (ر.ک: همان).

۴-۲-۳. استنباط پاسخ مسئله با نظر به ارزش‌های دینی

پس از توصیف‌های گذشته، علامه طباطبائی یادآور می‌شود که مقصود ما از احتکار نقدینگی، نگهداری نقدینگی در محل‌هایی که برای نگهداری آنها اختصاص یافته نیست؛ زیرا نگهداری اموال نفیس و کالاهای گران‌بها و ممانعت از تلف شدن آنها، از واجباتی است که فطرت انسان او را بدان راهنمایی می‌کند و عملی است که عقل سلیم آن را نیکو می‌شمارد. بنابراین وقتی وجوه نقد در مسیر معاملات به جریان می‌افتد، امر مطلوبی است و هنگامی که این وجوه برمی‌گردند، لازم است که تا جریان بعدی در مخزنی قرار گیرند و از تلف شدن حفظ شوند. مقصود ما از احتکار نقدینگی و دفینه کردن آن، این است که آن را از جریان در معاملات بازاری دور کنند و از

گردشی بیرون کشند که برای اصلاح شأنی از شئون زندگی و برطرف کردن نیازهای ضروری جامعه دایر شده است؛ نیازهایی همچون تغذیه گرسنگان و سیراب کردن تشنگان، پوشاک برهنگان، سود کاسبان، منفعت کارگران، رشد اموال، درمان بیماران، آزادی اسیران، نجات بدهکاران، رفع پریشانی دردمندان، گشایش در کار گرفتاران، فریادرسی بیچارگان، دفاع از مرزهای جامعه و اصلاح مفاسد اجتماعی. مصادیق این نیازها چه موارد واجب و چه موارد مستحب و چه موارد مباح، قابل شمارش نیست که البته در همه آنها باید مراقب بود که از حد اعتدال به جانب افراط و تفریط، و بخل و تبذیر تعدی نشود.

علامه درباره انفاق استحبابی که یکی از موارد به جریان انداختن نقدینگی است، معتقد است هرچند ترک انفاق استحبابی از جهت شرعی و عقلی گناه و جرم به‌شمار نمی‌آید، اما تلاش برای از بین بردن موضوع آن و رفتار کردن به گونه‌ای که سبب شود زمینه مستحبات به طور کلی از بین برود، از بدترین جرم‌ها و گناهان است.

علامه بر آن است که این نکته را با نگاهی به زندگی روزمره خویش به‌خوبی می‌توان درک کرد. اگر به شئون مختلف زندگی روزمره خویش از قبیل مسائل زناشویی، خانه، خوراک، نوشیدنی و پوشاک نگاهی بیفکنیم، خواهیم دید که رخت برستن انفاق‌های مستحبی از شئون زندگی و معاش و به طور دقیق بسنده کردن به انفاق‌های ضروری، که به‌منزله واجب شرعی است، موجب اختلال در امر حیات می‌شود؛ اختلالی که به هیچ وجه قابل جبران نیست و از هیچ راهی نمی‌توان از مفاسد آن جلوگیری کرد.

براین اساس بعید نیست که بگوییم آیه شریفه ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (توبه: ۳۴) از اطلاق برخوردار است که انفاق مستحبی را هم دربر می‌گیرد؛ زیرا با احتکار اموال و درست کردن گنج، موضوع انفاق‌های مستحبی هم مانند موضوع انفاق‌های واجب از بین خواهد رفت.

علامه طباطبائی از نکته‌ای که بیان کرد در تبیین سخنی استفاده می‌کند که از ابوذر غفاری خطاب به حاکم وقت نقل شده است. در تاریخ آمده که ابوذر خطاب به عثمان بن عفان می‌گوید:

«لا ترضوا من الناس بكف الأذى حتى يبذلوا المعروف، وقد ينبغي لمؤدى الزكاة أن لا يقتصر عليها حتى يحسن إلى الجيران والإخوان ويصل القرابات» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۲۸۴).

علامه کلام ابوذر را نزدیک به صریح یا صریح در این مطلب می‌بیند که ابوذر معتقد نیست تمامی انفاق‌ها واجب است، بلکه او نیز انفاق در راه خدا را به واجب و مستحب تقسیم می‌کند. مسئله‌ای که او متعرض آن می‌شود، بستن راه انفاق‌های غیر زکات و انسداد باب خیرات است که این کار، در حقیقت از بین بردن هدف تشریع آن خیرات، و فاسد کردن مصلحت عمومی متشرعان است. حکومت اسلامی، حکومت استبدادی قیصری و کسروی نیست که وظیفه‌ای برای خود جز گسترش امنیت و جلوگیری از اذیت شدن افراد جامعه به وسیله یک‌دیگر نمی‌شناسد و بعد از تأمین آن، مردم در آنچه انجام می‌دهند آزاد باشند و از انجام هر عملی که دوست دارند منع نشوند؛ چه افراط کنند و چه تفریط، چه اصلاح کنند و چه افساد، و چه راه هدایت در پیش گیرند و چه راه ضلالت؛ و متصدیان حکومت هم در انجام هر عملی آزاد باشند و کسی از ایشان بازخواست نکند. حکومت اسلامی، یک حکومت اجتماعی دینی است که از مردم تنها به این راضی نمی‌گردد که یک‌دیگر را آزار نرسانند، بلکه مردم را در تمامی شئون حیاتشان به سوی چیزی سوق می‌دهد که ایشان را اصلاح می‌کند و برای هر یک از طبقات جامعه از امیر و مأمور، رئیس و مرئوس، مخدوم و خادم، ثروت‌مند و فقیر و قوی و ضعیف، سعادت‌ی را آماده می‌سازد که برای او امکان دارد. حکومت اسلامی، نیاز توانگر را به وسیله کمک فقیر و نیاز فقیر را به وسیله مال توانگر برطرف می‌سازد و مقام قوی را به وسیله احترام ضعیف به او، و زندگی ضعیف را به وسیله مهربانی و مراقبت قوی از او، و فرماندهی عالی را به وسیله اطاعت دانی، و فرمان‌بری دانی را به وسیله انصاف و عدل عالی حفظ می‌نماید. چنین روابطی جز با نشر نیکی‌ها و باز بودن در خیرات، و عمل به واجبات و مستحبات به شکل مناسب، شکل نخواهد گرفت؛ اما با بسنده کردن به واجبات و ترک مستحبات به طور کل، در حقیقت زمینه انهدام اساس زندگی دینی فراهم می‌شود و غرضی که شارع به دنبال آن است حاصل نمی‌گردد، و جامعه به سرعت به سوی هرج و مرج و فساد ریشه‌دار پیش خواهد رفت که هیچ چیز نمی‌تواند آن را

اصلاح کند. در حقیقت، مسامحه در زنده کردن هدف دین، و سازشکاری با ظالمان، سبب متروک شدن ریشه‌ای مستحباب و به دنبال آن، شکل‌گیری مفسد پیش‌گفته می‌شود؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ (انفال: ۷۳) (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۹، ص ۲۶۲-۲۶۴).

در نهایت علامه طباطبائی با توجه به مجموع مباحث توصیفی مطرح‌شده و هدفی که دین برای انسان و حیات اجتماعی‌اش ترسیم کرده است و با نظر به آیه شریفه ۳۴ سوره «توبه»، کلام خویش را این‌گونه جمع‌بندی می‌کند:

وبالجملة فالآية تدل على حرمة كنز الذهب والفضة فيما كان هناك سبيل لله يجب إنفاقه فيه وضرورة داعية إليه لمستحقى الزكاة مع الامتناع من تأديتها، والدفاع الواجب مع عدم النفقة وانقطاع سبيل البر والإحسان بين الناس، ولا فرق في تعلق وجوب الإنفاق بين المال الظاهر الجارى فى الأسواق و بين الكنز المدفون فى الأرض غير أن الكنز يختص بشيء زائد وهو خيانة ولى الأمر فى ستر المال وغروره كما تقدم ذكره فى البيان المتقدم (همان، ص ۲۶۵).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

حاصل آنکه از دیدگاه علامه طباطبائی: - استنباط مسائل علوم انسانی دستوری بر دو مقدمه استوار است: یکی تعیین اهداف و دیگری گردآوری مسائل توصیفی مرتبط با این اهداف. از این‌رو علوم انسانی دستوری بر مبنایی ارزش‌شناختی استوارند که تعیین‌کننده اهداف و جهت‌دهنده به مسائل این دسته از علوم است و برای داشتن علوم انسانی دستوری مصیب چاره‌ای جز بهره‌گیری از ارزش‌های دین حق نیست؛ چراکه انسان به‌تنهایی یارای تدوین نظام ارزشی جامع‌نگر و کامل را ندارد؛ - برای استنباط مسائل علوم انسانی دستوری، تنها مراجعه خام به ارزش‌های دینی کفایت نمی‌کند و بایسته است محققان علوم اسلامی با تبیین مبانی این ارزش‌ها و بهره‌گیری از علوم

روش علامه طباطبائی در استنباط مسائل علوم انسانی دستوری از آموزه‌های ارزشی دین □ ۱۴۱

انسانی توصیفی مرتبط با این ارزش‌ها سرآمد بودن ارزش‌های دینی را نسبت به دیگر دستگاه‌های ارزشی نشان دهند و از این طریق پذیرش ارزش‌های دینی را برای عموم انسان‌ها سهل‌تر و سریع‌تر کنند؛

- برای اسلامی کردن علوم انسانی دستوری باید اهداف این علوم را بر اساس اهدافی که ارزش‌های اسلامی توصیه می‌کنند بازنگری و تنظیم کرد تا توصیه‌های علوم دستوری با ارزش‌های دینی هماهنگ شوند.



منابع

- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۱، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج دوم، قم، اسماعیلیان.
- ، ۱۳۸۷ الف، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، ج دوم، قم، بوستان کتاب.
- ، ۱۳۸۷ ب، *مجموعه رسائل*، قم، بوستان کتاب.
- ، ۱۳۸۸ الف، *شیعه در اسلام*، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، ج پنجم، قم، بوستان کتاب.
- ، ۱۳۸۸ ب، *قرآن در اسلام*، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، ج سوم، قم، بوستان کتاب.
- طبری محمدبن جریر، ۱۳۸۷ ق، *تاریخ الطبری*، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، ج دوم، بیروت، دارالتراث.
- مصباح، علی، ۱۳۸۸، *فلسفه علوم انسانی* (جزوه)، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مصباح، مجتبی، ۱۳۸۵، *بنیاد اخلاق*، ج چهارم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- ، ۱۳۸۹، «تأثیر ارزش‌ها بر علوم انسانی»، *معرفت فرهنگی اجتماعی*، ش ۱، ص ۱۰۳-۱۲۲.
- موسوی خمینی، روح‌الله، ۱۳۶۸، *پرتو خورشید (وصیت‌نامه سیاسی - الهی)*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ، ۱۳۸۶، *صحیفه امام*، ج چهارم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.